

مدیرکل

الهه
جاودانی

برای طعم چای صبحدم گرمی فنجانم
که رنگ تازگی رادرفضای خانه بنشانم
وبا اسکاچ می افتم به جان غصه ها دائم
که برق دلخوشی درچشم فرزندان بتابانم
معلم می شوم گاهی برای کودکان خود
بجز نشگون بسی ترفند کاری توی دستانم
بخوانم مشق بنویسم بتحقیقم وبفرستم
جواب پرسش درسی به بازیگوش خرخوانم
ویک آن زودپز باخواهش وپرخاش می گوید
کجایی آشپز؟ ازبی حواسی تو سوزانم
نخود بالوبیا کل کل کند دردیزی وآخر
طلبکاران گرسنه، ظهر، آویز از گریبانم
پزشک حاذقم گاهی برای درداین خانه
نبات داغ، آوبشن ودمنوش ست درمانم
کشیک شب شوم وقتی که بدحالت بیمارم
و خوابم، چرت بین کارهاوقتی پریشانم
مدیرکل منم اینجا نه تعطیلی نه ترخیصی
نجومی هست پاداشم چقدرامانمی دانم
منم بانوی این خانه مدیروکارگر باهم
بهشت ازخستگی گاهی چکد از زیرمژگانم

اندرحکایت مواجهه بابدحجابی

مهدی
احمدلو

درون بیابان یکی در میان
کنار خیابان یکی در میان
چنان سر به پا غرق آرایش اند
که می لغزد ایمان یکی در میان
یکی در میان آنچنان هُ هه * اند
که لعنت به شیطان یکی در میان
یکی در میان توبه کردیم و هی
شکستیم پیمان یکی در میان
ندانی گمان می کنی آمدند
ز بوران و توفان یکی در میان
طبیعی بُود این که عادت کنند
به سوز زمستان یکی در میان
شبیهند خیلی به هم ، مانده ام
که این بود یا آن؟ یکی در میان

کلمه ای بی معنی برون خوشگل*

کبریت بی خطر

صف های طولانی مرغ همچنان پابرجاست

صامره
حبیبی

شده گوشش دوباره کر صف مرغ
بشکنند از همه کمر صف مرغ

این همه صف که هست در همه جا
از همه بوده لوس تر صف مرغ

به درازای خویش می بالد
دم درآورده است و پر، صف مرغ

دیده خیلی مهم و مشهور است
به خودش هست مفتخر صف مرغ

تخم مرغش دو زرده و گنده است
خورده البت شکر مکر صف مرغ

بر نمی دارد از گلو پارا
پای لنگش یکی است گر صف مرغ

سفر از کتف و بال او محروم
همه را کرده خون جگر صف مرغ

خم به ابروی او نمی آید
دارد آیا کمک فتر صف مرغ؟

آی مسئول محترم دیدی
چقدر هست با هنر صف مرغ

زده آتش به جیب و جان همه
نیست کبریت بی خطر صف مرغ

داد مردم از او در آمده است
از خدا هست بی خبر صف مرغ

در به در کرده است ملت را
بشود کاش در به در صف مرغ

مرفه معمولی

زهرا
فرقانی

نشسته ایم همه در فشار معمولی
شبيه مردم متروسوار معمولی

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست
به غیر مسکن و تالار و کار معمولی

یکی به نان شبش نصف برج محتاج است
ویار کرده یکی خاویار معمولی

حقوق مختصر کارگر شده این ماه
معادل دوسه وعده ناهار معمولی

گرفته مام وطن را به زیر مشت و لگد
یکی به خاطر مُشتی دلار معمولی

شنید نقد مریک نفر به این اوضاع
افاضه کرد سپس راهکار معمولی؛

و گفت گرچه تفاوت نمی کند، تو بگو
به این سموم معلق، غبار معمولی

و یا به سوزِه سریال ضد جاسوسی
بگو که رفته سَر یک قرار معمولی

مراقب سخنت باش و هی نگوا فعی
به آن که خورده فقط چند مار معمولی

به حجم مدرک پرونده ی فساد، بگو
هزار و صد ورق آچار معمولی

بگو که ترک وطن کرد شخص شاهنشاه
به هیچ وجه نکرده فرار معمولی

به آن عزیز مجاهد نگو شده تروریست
فقط به خاطر چند انفجار معمولی

خلاصه که پدر مملکت درآمد اگر
گله نکن هی از این روزگار معمولی...

نشسته ایم همه زیر خط فقر و به در
نگاه می کند آن پولدار معمولی